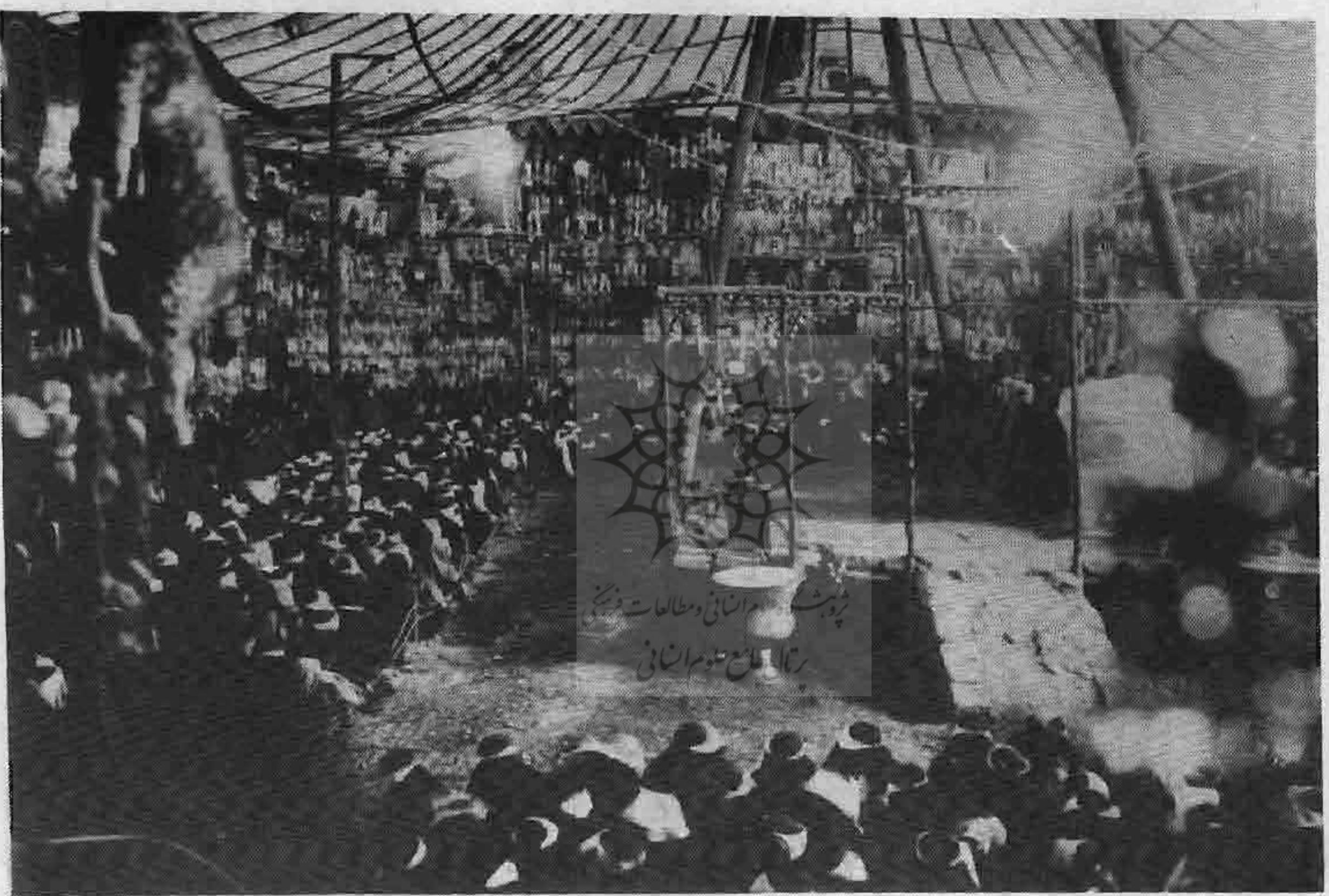


پروژه تحقیقاتی در زمینه بهداشت و درمان در مناطق محروم

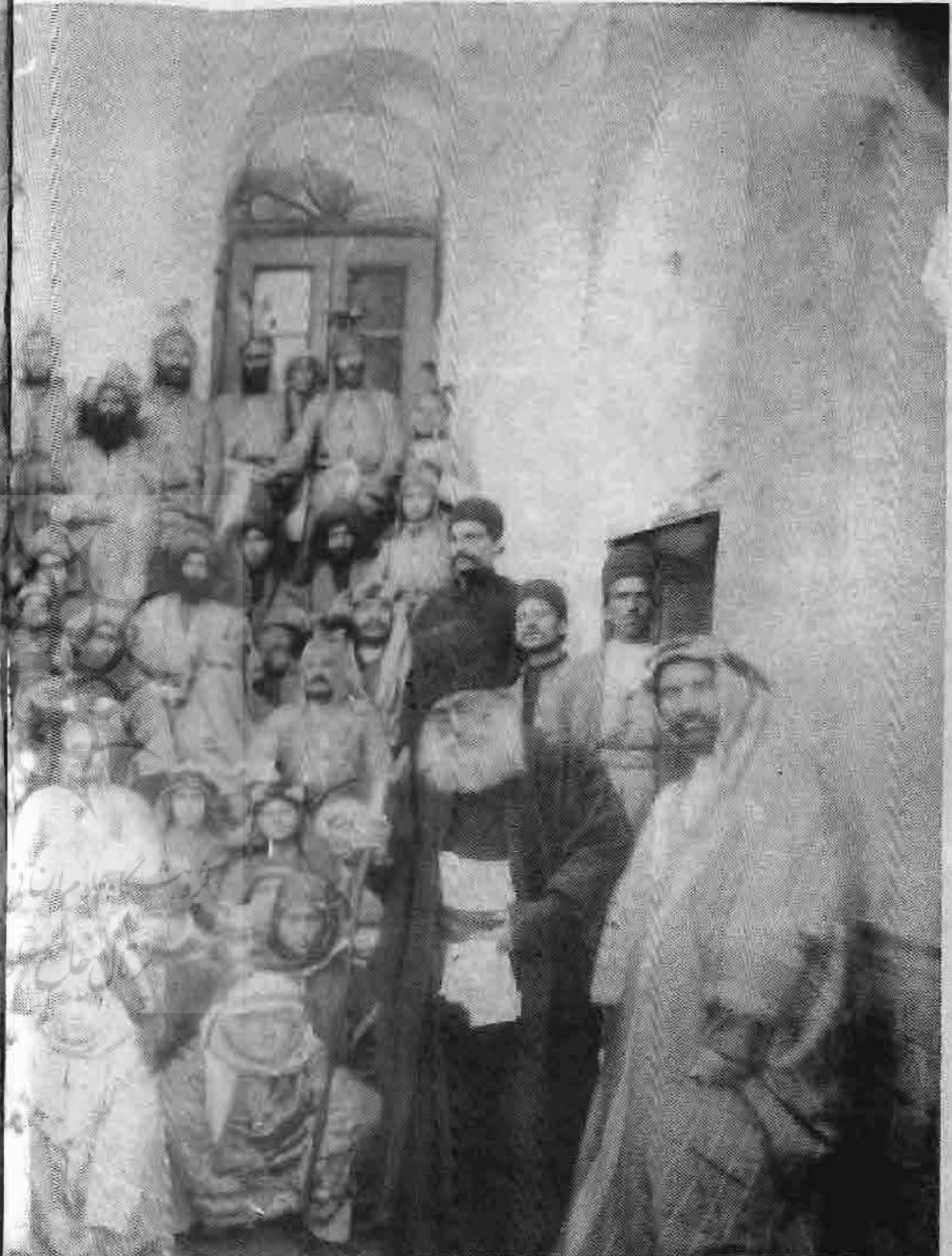


پروژه تحقیقاتی در زمینه بهداشت و درمان در مناطق محروم
مطالعات و تحقیقات
در زمینه بهداشت و درمان

طرز بستن سردم و طاق نماها و تخت بندی.



تزئینات طاقنما در مراسم تعزیه خوانی - دوستعلی خان معیرالممالک (نقر چهارم
نشسته از سوی چپ) در عکس دیده می شود.



گروه تغزیه‌خوان‌های تکیه دولت - معین‌البکاء که عصا در دست دارد در سوی راست
عکس دیده می‌شود.

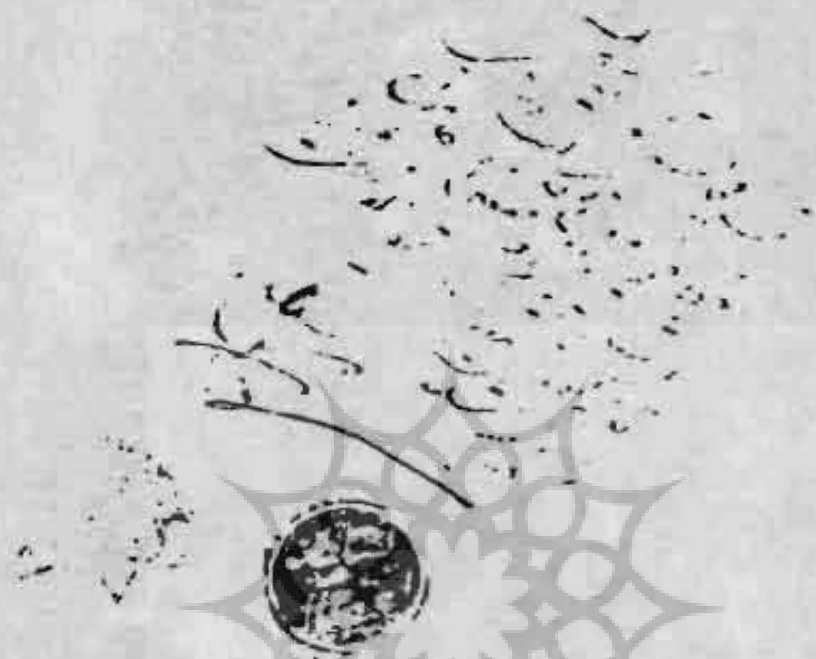


شمال جامع علوم انسانی

طرز تکیه بندی و تزئینات طاق نماها و «تخت» تکیه دولت -

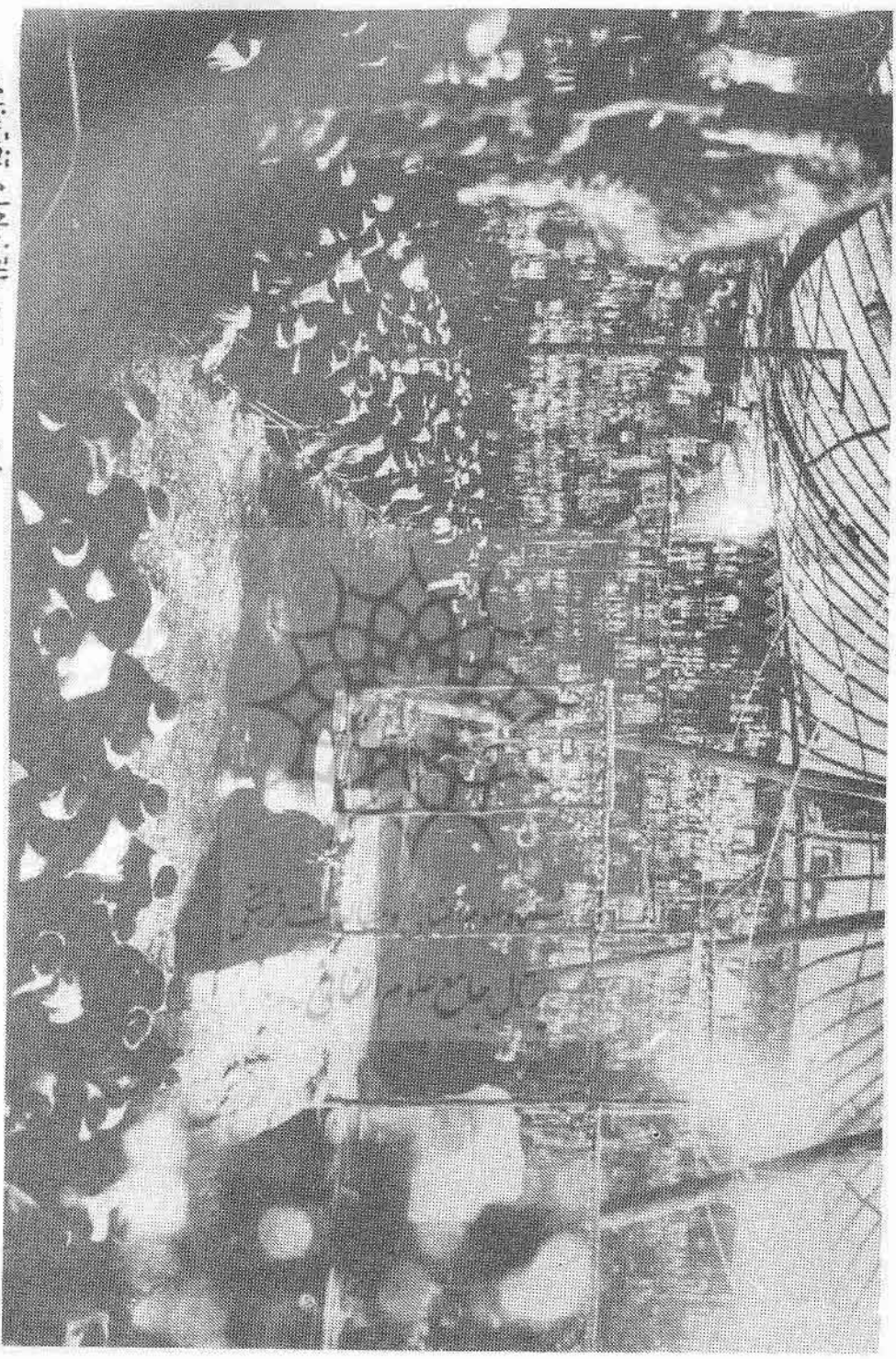


تاریخ هنرهای ایران



در تاریخ هنرهای نمایشی در ایران زمین تعزیه و سوکنامه خوانی جایی ویژه و درخور دارد هم از اینرو که از پیشینه‌های بس دراز برخوردار است و هم از آنرو که زبانی گویا از نیایش‌های آیینی و دینی در درازنای تاریخ ایران است. از سیاوشان تا تعزیه جان باختگان نینوا. سوگ‌های باستانی به نوشته ملک الوعاض عبدالجلیل قزوینی در کتاب النقص^۱ [تألیف حدود ۵۶۰ ق] در دوران اسلامی نیز برپا می‌شده است. شبیه‌گردانی رویداد کربلا به گونه‌ای که از نوشته‌های دو تاریخ‌گزار بزرگ ابن اثیر و ابن کثیر برمی‌آید پیشینه‌ای بسیار دراز دارد و به دنبال چیرگی دیلمیان از نیمه سده چهارم و دوران فرمانروایی عضدالدوله پای گرفته است.^۲

طرز بستن سر دم و طاق نماها و تخت بندی.



سوگواری در تکیه از آنجا دیدار کرده‌اند آمده است. در بسیاری از نوشته‌های ایرانیان نیز اشاره‌هایی بدین مجالس رفته است که برای گروهی نیز پیرایه‌ها و آرایشهای صحنه و شکوه‌گرایی در فضای تکیه^۴ هم‌چنین نگرش فراوان به عنصرهای نمایشی و نوآوری در مضمون برخی از مجالس تعزیه که از سادگی سنتی و قداست دینی و آیینی این مجالس می‌کاست ناخوشایند می‌نموده است.^۵

خانم کارلاسرنا بانوی جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۲۹۴ ق. هم‌زمان با دهه سوگواری ماه محرم در تهران بوده و از چند مجلس تعزیه دیدار کرده بود در کتاب خود توصیفی دقیق و گسترده از این مجلسها نموده است.^۶

بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران که در سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۲ م. در ایران مأموریت داشته چند مجلس تعزیه را در تکیه دولت دیده بود و توصیفی تیزبینانه و آگاهانه از تعزیه‌خوانان و هنروری آنان نموده است.^۷ بنجامین که خود مردی هنرشناس و منتقد هنری بوده در تعزیه به نقش کلام آهنگین در انگیزش بیننده توجه نشان داده و با آنکه با زبان فارسی آشنا نبوده است هنر میرزا غلامحسین «ابوالفضل خوان» نامبردار آن زمان را از لحاظ درونمایه نمایشی بسیار ستوده است. تعزیه‌گردانها و شبیه‌خوانان از بزرگترین هنرمندان و آشنایان به ردیفهای موسیقی سنتی ایرانی بوده‌اند و این مهم تأثیری شگرف در برانگیختن بینندگان داشته است.^۸

متن نسخه‌ها و طومارهایی که در تعزیه تکیه دولت خوانده می‌شد تاکنون در دسترس پژوهندگانی که در باره تعزیه به بررسی پرداخته‌اند نبود، خوشبختانه معین‌البکاء نامدارترین تعزیه‌گردان در تاریخ تعزیه ایران نسخه‌های تعزیه تکیه دولت را در مجموعه‌ای به خط خود نوشته و این دفتر به دست ما رسیده است. نگاشتن و گرد آوردن این مجموعه‌ها بدین سبب بوده است که کارگزاران و تعزیه‌گردانان همواره نسخه‌های اصلی تعزیه را به همین‌گونه در دفترها گرد می‌آوردند سپس از روی آنها نسخه مربوط به هر شبیه‌خوان به‌گونه طوماری یا بیاضی نوشته‌و



موسسه علمی و تحقیقاتی مطالعات فرهنگی
مجله علمی و پژوهشی مطالعات فرهنگی

گروه تمزیه‌خوان‌های تکیه دولت - معین‌البنگاه که عصا در دست دارد در سوی راست عکس دیده می‌شود.

تکثیر می‌شد. این تدبیر از آن روی بود که نسخه‌های شبیه‌خوانان که به هنگام تعزیه آنها را به گونه‌ای درهم تافته در میان انگشتان می‌گرفتند و روخوانی و خوشخوانی می‌کردند به اقتضای شرایط شورانگیز فضای تعزیه و حرکات پیاپی و هیجانات هم‌چنین تراوش دست فرسوده می‌می‌گشت و دیر نمی‌پایید از اینرو بایسته بود که هر از چندگاه از روی نسخه بنیادین نونویس گردد.

این مجموعه که بر نخستین برگ آن عنوان «مجالس تعزیه تکیه دولت» به خط خوش شکسته نوشته شده روزگاری از آن کتابخانه دوست‌محمدخان معیرالممالک بوده و مهر تملك او را دارد. دوست‌علی خان معیرالممالک فرزند دوست‌محمدخان که در زندگانی پدر لقب امام‌السلطنه داشته و مهر او هم بر کتاب دیده می‌شود به خط خویش شرحی در معرفی این مجموعه نوشته بدین سان:

«نسخه مجالس تعزیه تکیه دولت، خط خود معین‌البکاء است لوله‌های اشعار تعزیه را که معین‌البکاء موقع تعزیه گردانی به دور شال می‌زد از روی همین نسخه می‌نوشتند»

و نزدیک به همین مطلب را در یادداشت‌های خود، شکافته‌تر آورده است: «معین‌البکاء تعزیه‌گردان که دارای قامتی متوسط، چشم‌هایی درشت، ابروانی پرمو و ریشی پهن و بلند بود کلاهی از پوست بخارای گل درشت بر سر جبه‌ای سیاه در بر و شالی پهن بر کمر داشت. عصای بلندی را بدست می‌گرفت و مقدم بر همه ایستاده چنان با وقار و مناعت به چپ و راست و به لوله‌های نسخه اشعار تعزیه که بدور شال زده بود مینگریست که گویی این بساط را از وجود خود برپا میدانست»^{۱۰} عبدالله مستوفی نیز در زندگینامه خود می‌نویسد: «معین‌البکاء نسخه‌های نقش تمام شبیه‌خوانها را همراه داشت که به شکل يك دسته يك رطلی کاغذ مرتب کرده و به جلوی شال خود جا داده بود. این کار محض احتیاط بود که اگر یکی از شبیه‌خوانها نسخه خود را گم کند عوضش حاضر باشد»^{۱۰}

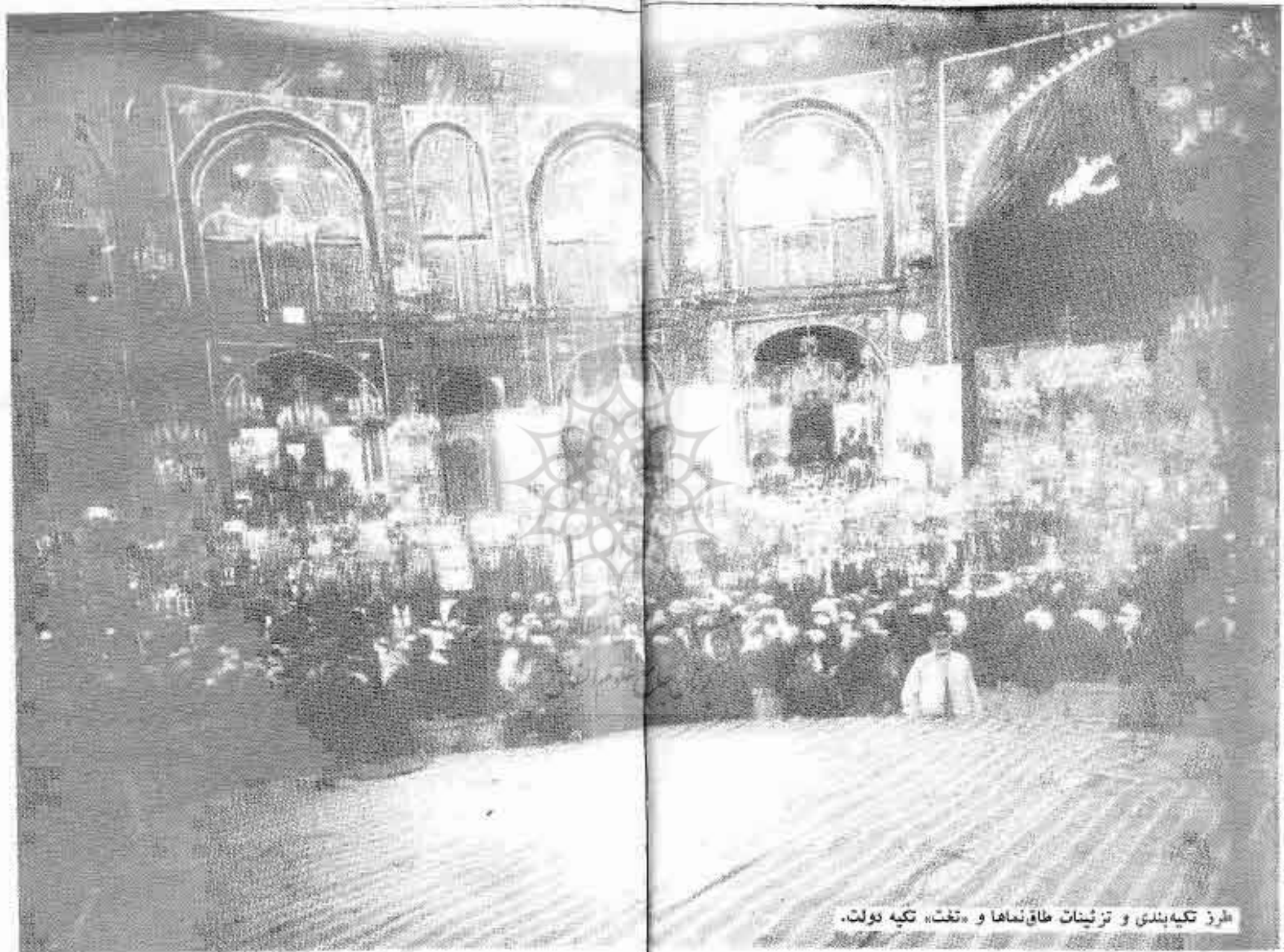
کتاب در قطع وزیری (اندازه ۱۶×۲۴٫۵ س.م) بر کاغذهای

رنگارنگ آبی با سطر بندبهای گوناگونی ستونی و چلیپا و راسته نوشته شده. عنوان بخش‌ها و گفتگوهای شعری متن (مخاطبات) با شنگرف (مرکب سرخ) و شعرها با مرکب سیاه به خطی معمولی است و رقم (امضاء) «حرره معین البکاء» را دارد. کتاب هم‌اکنون نزد آقای دکتر مظفر بختیار استاد دانشگاه تهران است.

از زندگانی میرزا محمد تقی (در برخی نوشته‌ها و روایت‌ها: محمد باقر) معین البکاء که از نامدارترین تعزیه‌گردانان زمان خود (و هم تاریخ تعزیه‌خوانی ایران است) آگاهی چندانی در دست نیست تنها می‌دانیم پدر او هم تعزیه‌گردان بوده و فرزندش ناظم البکاء و گروهی از پرورش یافتگان وی نیز نام و آوازه‌ای به هم رسانده‌اند. معین البکاء در کار خود بسیار ورزیده و از قدرت رهبری که شایسته کارگردانان هنرهای نمایشی است بسیار برخوردار بود^{۱۱}. این نکته هم در این‌جا افزودنی است که کتابی دست‌نویس به شیوه داستانهای مذهبی دوران قاجار همانند رموز حمزه به نام «شاهزاده ابراهیم دلاور» هست و از یادداشتهای تملک نسخه برمی‌آید که این کتاب از آثار معین البکاء باشد. اما این نوشته‌ها از نظر پژوهشی چندان جای اعتماد و اعتنا ندارد.

وجود نسخه مجالس تکیه دولت نزد معیرالممالک به‌ویژه می‌تواند از این‌روی باشد که تکیه دولت توسط دوستعلی خان معیرالممالک نظام‌الدوله ساخته شده بود^{۱۲}، منبر شکوهمند بیست پله تکیه که به کوشش و سفارش نظام‌الدوله با هنرمندی استادان چیرهدست سنگتراش از بهترین سنگ مرمر کانه‌های یزد به‌گونه یکپارچه تراشیده شده بود از آثار ارزشمند حجاری و سنگ‌آرایی به‌شمار می‌رفت^{۱۳}. اداره تکیه دولت هم در ابواب جمعی معیرالممالک‌ها بوده است و کارگزاران تکیه همواره در ارتباط مستقیم با این خاندان بوده‌اند. حتی گاه در عمارت دوستمحمدخان معیرالممالک «سردم» می‌بستند و مجالس تعزیه برگزار می‌کردند که ناصرالدین شاه هم به تماشای آن می‌رفته است.^{۱۴}

اکنون با پیدایی این کتاب دوستداران کاوش در آن دوره از تاریخ



طرز تکیه بندی و تزئینات طاق نماها و «تخت» تکیه دولت.

مجلس قربانی کردن اسماعیل (ع).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مجلس قربانی کردن اسماعیل قربان علیه السلام

جبرئیل را بر او فرستاد

تو ای مقرب درگاه کبریای قدیم	خین حضرت پروردگار بر اسمعیم
تو ای خلیل فرمان حق اطاعت کن	گذر کعبه حق از پیشه دست کن
هیچ از تو بفرمان کردگار جلیل	بکن ز بیع تو فرزند خویش اسمعیل
اگر تو قرب خداوند خویش میخواهی	مکن بکش من فرزند خویش کوتاهی

بر او فرستاد جبرئیل

بزرگوار خدایاندا نم این چه صده است	بکوش جان من خسته میرسد ز کجاست
که در دفتر تو از حواله ای فدای کریم	مطیع امر تو بشد همیشه بر اسمعیم
و از خواب خود در روز من حیرانم	تو شکار کن این خواب من که حیرانم

جبرئیل را بر او فرستاد

از خواب خویش تو بر خیز یا خلیل الله	ببر بهره خو حضرت ز بیع الله
بسوی کعبه گذر کن یا مریسی نه	بکن بد که پروردگار قربانی

بر او فرستاد جبرئیل

معبود تو که عین و واقف از سرار	چیز خواب بود که من دیدم شدم چندان
--------------------------------	-----------------------------------

له اذاعة

که سر در قعه خویش را نمیدارم
 نو کشف کن بمن ای کردگار بر زبان
 ز خواب خویش پس رشفته پریشتم
 مر از خواب بنوخر که صحت در پان
 نوری خیس را که قرب دوست تو
 اگر که هست نزار دوستی مادر و دل
 برو بکعبه این پیش صبر جایز نیست
 کسی که گشته شد روز مشرف انصیب
 بیاب پیش من لی زوجه حجت خواره
 کی است نوکل کلزار در زمان خیسل
 برو بیار و فرزند بر کندیده من
 شوم فدای تو ای نور دیده افکار
 بیان نما بقدایت چرا که گریبان
 یقین بدان که ز نفقت عزیز بر می
 باید آنکه در دم از بنز ان بصد تجیل
 طب کشید چه بد ضبب ای رنجده من
 کجی زاری خند بر کندیده دور
 کجی زاری چمن آرزوی غریبه دنیا
 بنام ما جرو هم خواند به خیسل الله
 ضبب ای دیده خم دیده من اسمعیل
 سر در کینه من نور بر دور دیده من
 چیر از خواب به فغان شدی پیدار
 چه روی داده که با خود غر پریشانی
 طلب نموده مرا از براری محسبانی
 بوی خانه رو با جناب اسمعیل
 کل ریاض پدر ربط بر کندیده من
 ضبب ای دیده بهجران کشیده دور
 کجی زاری کل کله سخته ریاض حبیب

بیا که باب تو ایندم کجا طرناشاد
 طلب نموده تراری یگانه لوتاپ
 بیا پیش پدرای ضیای دیده تر
 که اشظار نور امیکش جناب پدر
 سلام من بخواید خدایت عیسی الله
 بسمجد: پدر کجاست
 تو ای عزیز پدر از چه رادی کربلا
 بیان نما چشمه میت چرا پریشانی
 چه در افق است که با براد دیده خونبار
 مراد مکتب خود کرده پدر از حضار
 بدان عزیز پدر یک غمخواری در شفقت
 بسوی بارزه لطف کرده در رحمت
 نموده است چنین خورشید از ره جان
 کند ز راه شفقت من و تو را همان
 بیا پیش من رای زوجه جنت خواه
 بکش نوسرمه بخشان این ذبیح الله
 زهرش نه بکیسوی غنبر منیش زن
 کلاب مشک بر رخسار نازنینش زن
 بیا که شانه کنم کیسوی پریشانت
 بیا که جامه نو در برت بپوشانم
 کنم خجعت از مرد من ز پاناسر
 کنم روانه تر از من با اتفاق پدر
 دیگر بری من رای زوجه همیشه فعال
 برد بسیار به نزد من رای نکو مقدار
 ببار تیغ یکی سبحان بستی ل
 که غنیمت وقت سکون تا تل رای از نگار
 کجا جبر با برادیم گوید

نوم ندر

شوم فداری توری حضرت خلید
 ازین کلام تو آتش قاده بر جانم
 کیسکه می رود این دم سبوی همان
 رسن برای چه میخور ای خلید
 توری مقرب درگاه کبریای اله
 زگار بار تو اکنون بسی خورسانم
 بر دهمه خود کباب سس قربانی
 پاچه صریح طلب میگویی بیان فرم

مکن فغان مکن مالاری نگو مقدر
 کشت بد زنگه کند میزبان بهی
 که هست در پیش پرده سری از سر زار
 بر کوی خوز طر همان نویش قربانی

شوم فداری توری باب بر کنده من
 بدو ابرو روم سوی کتب ز جهان
 مبد و ابرو دشته رود بهد باین مغموم
 شوم ز نور جمال مولیان خردم

مرخصی تو برو سوی مکتبای فکر
 بکن و دروغ رفیقان خود توری دلخیز
 بکن و دروغ رفیقان بدیده نوبهار
 بیایم تا بپرسم من توری بهامره نویش

ریا کرده رفیقان من سلام خلیک
 من از میان شما میروم سوی سفر
 چه میروم زمیان شما بدیده زور
 بی و زان ریاز وطن سلام خلیک
 باهره پدر خویش بارو دیده شر
 ماز حال نماشید از صفار و کبار

شدیم جمله فدار تو بستمزده کان
 ز میروی و بنایت طاقت بهجران

خدا کند که بخششی از سفر آری بروی ما زره ثوق و پدیه بکشائی

و در اعراض خرمین گشتی ^{بسمعیل با طفلان کوی} شبان ^{فراخی و از پین است لری رفیقان}
شما یک یک مرز را بنیدم ز احسان ^{حلال من تمام شدی رفیقان}
دل من بنیدم جدا بنیدم کورا ای ^{شوم قربان بدگاه آتس}

ما جمله طفلان همه قربان تو کردیم ^{طفلان با اسمعیل کوی}
قربان تو در بده گریان تو کردیم
یکدم نظری کن تو به حوال غریب ^{بیکر تو بی دل جمله رفیقان}

فدای نام تو از خورد دیده گمان پذیر ^{ببرایم بسمعیل کوی}
بیای که وقت رحیل است ای ضیای بصر
نمانده وقت تقلم زمان بجز آن است
بیای که چشم عزیزان ز خسته گریان است

شوم فدای تو ای زوجه خلیل الله ^{شطان با ما جو کوی}
ز کار و بار خلیل قدرش آگاه
برای کشتن فرزندان خویش برابریم
بجانش پروردگار رب قدیم
بدا کند سر فرزند خود بزاری زاری ^{رتال شوی بجا تم فرزندان خود بسی افکار}
بکن تو چاره که کارت ز دست خواهد بود
بنای خانه صبرت شکست خواهد بود

چنین پدر سر فرزند خود جدا بکند ^{بجو بشیران کوی}
اگر بقول تو خواهد کند خدا بکند
چه کرده است عالم ضیای دیده من
شوم قتیل تیغ پدر کز دیده من

یقین بدان تو ای مادر ذبیح الله ^{شیران با ما جو کوی}
نخج خویش چنین دیده است خلیل الله

که نور دیده خود را قسین فرماید باید
 برود فریب خود یک مومن را شتر نکند
 اگر با مرآت الهی ز بیخ میگرد
 بخوش سعادت ما و ضیای دیده ما
 ریا خیل خدا این چه فکر شیطانت
 چو استم بجز کوشش ات رود اداری
 بر روز پیش من ری رانده فدای ابریم
 نیم شکار تو من ری لعین پنهان
 نور دیده بچنان چون قریب آدم را
 شوم فدای تو ای نور چشم اهل جهان
 یقین بدان که در این راه نیست همت
 مرد مرد که بخواری شهید خواهی شد
 بیای بگو مومن ری سیرت هیل نادان
 بگو بگو بگو تقصیر من شهید شوم
 شوم فدای تو ای نور جوان نیک اختر
 بی رضای الهی ز بیخ بنماید
 آجوشیشان گوید دستم بر چنین پسر نکند
 بما عطای الهی صریح میگرد
 شود ز بیخ خدا سبط برگزیده ما
 نه طریق طریق رضای رحمت
 حیدر کتی سرفرازند خود اجد ز زاری
 قریب تو خورد در زمانه لایه بر ابریم
 هزار لعنت حق بر تو دکان تو بود
 فکنده تو تر ززل نام عالم را
 بیای حوش چرا میردی بقبرستان
 نور دیده را بر برد از بری قربان
 مرد مرد که ز جان نار امید خواهی شد
 مرا پدر بچه تقصیر میکند قربان
 چرا ز عمر کران مایه نار امید شوم
 بخواب خوش چنین دیده است بغیر

بخواب خوشترین دیده هست ابراهیم ^{تو را زو بیع کند بهر کردگار کریم}
 زهی سعادت من ریعین به ایمان ^{همسعی سلطان گوید} که براری رضای خدا شوم قربان
 بر دبه یک طرف لری پیجای سگ کتر ^{تو را چکار بکار خدا و پیغمبر}
 شوم فدای تواری نور دیده نای پدر ^{یقین بدین که بود در مرخاق اکبر}
 که من تو را ز براری خدا کنم قربان ^{بجو رضای تو چون است در ره سبیلان}
 رضا شوی که است ز تن جده نام ^{تن شریف تو را من بجای کند از نام}
 شوم فدای تواری به کذب داور ^{همیشه آن نیم که با من خدا به چشم سر}
 همیشه خورشش من بودای جنابت ^{همیشه بود مراد ز زوی این برادر}
 کنون این غمخوارین سر تو دار ^{مکن تا خیر جانان تو را}
 چرا سر بر سر کردون نام ^{درین همبکشت ز پایم}
 رضایم بر قضای حقیقی ^{جدار زی سر مراد جان با}
 رضایم این تنم را که نباشد ^{شوم قربان ز راه خداوند}
 سر را در جهان پیکر نباشد ^{جدا کن راه من ازیندم تو از تن}
 تهرای تواری نور چشم ^{فدای نام تو جان تمام خلق الله}
 از شربت و حقیقت بمن بیان فرما ^{که تا سر تو جدار نام از براری خدا}

وصیت است مرا با تو ای جناب پدر
 بدو کوشش با این پا نوازی خسته بگر
 به بند دست مرا در زمان قربانی
 مباد آنکه ز غم دست و پا به تار و پا
 بنه تو روی مرزای پدر بجای که رضا
 سر را ز قضا از بنزمان جدا تو مانا
 شوم فدای تو ای نور دیده مای پدر
 کل ریاض من و هرگز دیده در در
 بگو بمن تو اگر حاجت دیگر درری
 که نای خون تو کرد در زمین چه کز ای
 شوم فدای تو ای نور دیده ثانی بر تن
 بدو کوشش که بگویم وصیت دیگرم
 چه من ز عمر کز آنجا به ناله امید شوم
 پاره های الهی چه من شهید شوم
 مرا بجای که چه بسپاری ای عزیز پدر
 بر و بختی نه برای نصیحت مادر
 سلامی از من به دل باورم بر آن
 بیا بجای که شهیدان گذر کن از یاد
 بکن تو شمع بروی مزار من روشن
 برای من کف خاک لبر کن ز بار
 وصیت ذبی آورم من ای فرزندان
 خوشای تو ای زاده سعادت مند
 زکر نه تو پدر مغز استخوانم سوخت
 زکر نه تو مرا آتشی بیان ز فروخت
 وصیت دیگرت را بمن بیان فرما
 که نیست موسم گفتار اندرین مآورد
 دیگر وصیتم اینست ای عزیز پدر
 بسوی مکتب همچون روی بدیده تر

سلام من بر رفیقان مکتبم برسان
 شما کرده رفیقان مرا حلال کنید
 بگو بچند طفلان بدیده گریبان
 کذر بفرس من زار خسته حال کنید
 بحال زار من خسته دل چه یاد کنید
 مراد با کج در زمانه شاد کنید

بر ابراهیم با اسمعیل گوید

ای عزیز پدر جان من فدای تو باد
 وصیت تو بجا آورم بشرط حاجات
 فدای دیده گریبان و هم وفای تو باد
 وصیت دیگرت را بگو بوقت محنت

اسمعیل با پدر گوید

دیگر حرف ندارم جان بابا
 چه نواهی کردم فریاد
 بکشتن اشخارم جان بابا
 توقف است جایز نیغ در در
 بنه بر خاک راه دوست رویم
 کلوم نشسته این آهوب بشد
 بجا لب نشسته کان روتاب بشد
 سر من لذ بدن ایندم جدا کن
 مراد فریاد ز راه خدا کن

جبرئیل با ابراهیم گوید

مکش مکش که برایش فدا مقرر شد
 مکش مکش که تزلزل آسمان افتاد
 مکش مکش که قبول فدای او گیر شد
 فغان نامه بدر بای قدسیان افتاد
 مکش مکش که فدا آیه از خدیجی خلیل
 بر روی ذکج حکم گوشه نواسمعیل
 مکش مکش که سموات سرنگون کرد
 دل تمام خلایق ز غصه خون کرد

بر ابراهیم با جبرئیل گوید

بمن بگو تو را جبرئیل نیک وفا
 تو ای مقرّب درگاه کبر بای اله

بگو بمن

بگو بمن که چو اکر ز کار زرت جلیل
قبول ز بیج نکرد او چو از اسمعیل
بگو چه شد که برایش بدامقرش
نشد قبول و برایش قدر مقررش
ضبی دیده من که ز بیج میکردید
بما عطای الهای صریح میکردید

جبرئیل را بر او کوبید

که ای جلیل ز در تیرات بغجاری
که ام راز غامی عزیز زرداری

یقین بدان نو که ای جبرئیل احمد را
چراغ انجمن انبیا محمد را
شیده عشق لالت هر مدی شده ام
ندیده ما بل زوی محمدی شده ام

ز اهل بیت تو در اهلیت بیغیر
که ام پیش تو در زنبه اندنا لای تر

یقین بدان که در تیرات زرت
گوفه های ریاض نهاد حمت را

بدانکه روشنی چشم سینه تقدین
مهر بر رسی حضرت کام حسین

بدشت کوفه بخواری نمید خواهی
قید تیغ سپاه یزید خواهد شد

برای ماتم ادا کرنے ای غیب جلیل
بر ابرکت تو ایش بیج اسمعیل

مگر بتی کرمین لایق نثار نبوده
مگر قبول خداوند کرد کار نبوده

که از بر لای من آمد فدا زرت جلیل
نشد نصیب که کرد ز بیج اسمعیل

غمین مبرش توای نور دیدای خلیل قبول زنج تو را کرد کرد کار جلیل
 اگر تو گریه نمانی باتم شهیدا ثواب زنج بی بی ز خالق کینا
 بزرگوار خدایا بگرد کاری تو ^{براهیم مناجات کند} بحق ذات صفات و بزرگواری تو
 اگر هزار سپر بودی مرا بجان ^{با جوی مناجات کند} تمام را برضای تو گرد می قربان
 بزرگوار خدایا توای خدای خلیل بکن می فطرت جسم و جان که معیل
 غم زمانه دلم را ز در می کشند ^{براهیم با جوی مناجات کند} تو رحم کن که کسی پسر مرا نکند
 ریاضی دل در دیده من که معیل بیاداری تو از زبیر آل خلیل
 بیارویم لبوی خانه ریاضی صبر که منتظر سر راهت تشنه است
 نظر کشوده بر راه پسر کوید برلی دیدن روی تو چاره می جوید

- ۱- کتاب النقض معروف به بعض مثالب النواصب، به تصحیح سید جلال‌الدین محدث (تهران ۱۳۳۱) ص ۳۴ و تعلیقات آن.
- ۲- نگاه کنید به کتاب شاهنشاهی عضدالدوله، نوشته علی‌اصغر فقیهی (تهران، ۱۳۴۷) ص ۲۰-۱۱۹.
- ۲- درباره تاریخچه ساختمان تکیه دولت بنگرید به المآثر و الآثار (تهران ۱۳۰۷ ق.) ص ۵۸ و کتاب تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران نوشته یحیی ذکاء (تهران ۱۳۴۹) ص ۳۱۰-۲۸۳.
- ۴- ر. ک. کتاب خاطرات و خطرات نوشته مخبرالسلطنه هدایت (تهران ۱۳۴۶) ص ۱۴۰.
- ۵- برای نمونه بنگرید به روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار (تهران ۱۳۵۰) ص ۱۳۲، ۲۶۵، ۵۱۷، ۵۹۱.
- ۶- کارلاسرن، آدمها و آیینها در ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی (تهران ۱۳۶۲) ص ۱۶۶-۱۶۱.
- ۷- بنجامین، ایران و ایرانیان، ترجمه حسین کردبچه (تهران ۱۳۶۳)، ص ۳۰۵-۲۷۵.
- ۸- در این باره نگارنده در کتاب خود بیشتر سخن داشته است: ر. ک. تاریخچه ادبیات آهنگین ایران، نوشته نادره بدیعی، (تهران ۱۳۵۶) ص ۸۰-۷۷.
- ۹- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه (تهران ۱۳۶۲) ص ۶۵.
- ۱۰- شرح زندگانی من (چاپ دوم) ج ۱ ص ۸-۲۹۷.
- ۱۱- تاریخچه ادبیات آهنگین ایران ص ۷۹.
- ۱۲- رجال عصر ناصری (تهران ۱۳۶۱) ص ۴۲.
- ۱۲- تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران ص ۲۹۷.
- ۱۴- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۳۳۰.